

ورود ممنوع!

نشست نقد فیلم‌های سینمایی اخراجی‌ها

اشاره

دوگانه اخراجی‌ها (و شاید در آینده‌ای نزدیک سه‌گانه) و رای همه نقدهای مثبت و منفی شکل گرفته درباره آن، در جامعه هنری و ژورنالیستی ایران، توانسته در موقعیتی قرار بگیرد که نمی‌توان درباره آن بحث نکرد. *ماهنامه روایتی هنر و اندیشه* به عنوان یکی از رسالت‌های خود - پرداختن به سینمای بومی و سیمای بومی - خود را موظف دید درباره علل موفقیت این اثر در جلب مخاطبان بی‌شمار و همچنین ایجاد یک فضای جدید در آثار مربوط به دفاع مقدس تکی چند از سازندگان این اثر را دعوت کرده تا نقطه نظر ایشان را با مخاطبین خود، که عمدتاً پژوهشگران حوزه رسانه و سینما هستند، در میان بگذارند. از آن جا که این جلسه طولانی به تمامه در قالب مکتوب امکان بازتاب نداشت و همچنین پاره‌ای سخنان سازندگان پیش از این در دیگر جراید نقل شده بود، به چاپ برگزیده‌ای از سخنان آنان (محمدرضا شریفی‌نیا، مسعود ده‌نمکی، حمید داوودآبادی) و منتقدن (سیدعلی آتش‌زر، سیدحمید میرخندان) اقدام کردیم؛ باشد که مقبول افتد.

و اما بعد...

چنین شنیدند:

● این فیلم از چند جنبه قابل بحث است: هنری - به لحاظ تکنیک‌های سینمایی - و وجوه رسانه‌ای؛ به ویژه نوع رویکرد مردم و مخاطبان به این فیلم. شاید از جهت اول فیلم اخراجی‌ها فیلم سرآمدی نباشد ولی از جهت دوم به یقین فیلمی است که به عنوان پدیده‌ای در تاریخ سینمای ایران تلقی خواهد شد. (سیدعلی آتش‌زر)

● کسانی که در جنگ شرکت می‌کردند همه، افراد آرمانی با روحیه مذهبی نبودند؛ شاید

بخشی از فیلم‌های دفاع مقدس به آن طبقه وابسته است و تملق دارد؛ یعنی فیلم‌هایی که شما در آن شخصیت‌های کاملاً مذهبی و آرمانی مشاهده می‌کنید. این نوع فیلم‌ها به نحوی آن طیف شرکت‌کنندگان در جنگ را پوشش می‌دهند. البته می‌شود روی آرمان‌های مطرح‌شده هم بحث کرد ولی به هر حال این نوع غالب آثار دفاع مقدسی بوده است. برخی دیگر هم هستند که نگاهی اجتماعی‌تر دارند و درصدد هستند بگویند که مردم عادی هم در جنگ شرکت داشته‌اند یا از جنگ اثر گرفته‌اند؛ حال اثر بد یا خوب... آسیب دیده‌اند یا از نظر معنوی ساخته شده‌اند... نمونه تلویزیونی - اش خاک سرخ. این‌ها آثاری هستند که شخصیت‌های اصلی‌شان آرمان‌های دینی ناب - در سطح آرمان‌های مذهبی دسته اول فیلم‌های دفاع مقدس - نداشته‌اند بلکه بیشتر از روی جنبه ملی وسط معرکه آمده است یا پرتاب شده است. در اخراجی‌های ۱ و ۲ کاملاً مشهود است که سعی شده فراتر از آن شخصیت‌های آرمانی مذهبی افرادی را معرفی کند که از مردم معمولی هستند و شاید از معمولی هم مقداری عجیب و غریب‌تر باشند. (اصولا استفاده از زبان طنز برای همین توجیه پیدا می‌کند: به واسطه جایگاه اجتماعی این آدم‌ها) کسانی که به واسطه شرکت در جنگ به بینش‌هایی می‌رسند یا دچار تحول‌هایی می‌شوند که البته می‌توان روی این تحول‌ها بحث کرد. (سیدحمید میرخندان)

در ژانر دفاع مقدس انواع مختلف فیلم‌ها را می‌بینیم؛ بعضی فیلم‌هایی هستند از نوع فرهیخته - اش؛ آن‌هایی که وجوه هنری بارزی دارند؛ فیلم‌هایی که مدام می‌گویند بخشی از رزمندگان و نسل جبهه و جنگ نسل سوخته هستند و اکنون فراموش شده‌اند یا دچار استحاله شده‌اند و... (آثار مرحوم رسول ملاقلی‌پور و تا اندازه‌ای ابراهیم حاتمی‌کیا در این رده هستند). برخی دیگر از فیلم‌ها بیشتر ماشین شعار هستند یا این که دنبال قهرمان‌پروری‌های آن‌چنانی هستند. شاید غالب آثار دفاع مقدسی این گونه باشند. به جهات اجتماعی در برخی برهه‌هایی از تاریخ، به این نوع از فیلم - ها نیاز داشتیم. اخراجی‌ها به شکلی این کلیشه‌ها را شکسته است. البته آسیبی که این فیلم در پی دارد این است که نسلی بی‌آرمان یا با آرمان‌های کوتاه را ترسیم می‌کند؛ یعنی ما از یک سو در

بسیاری از فیلم‌های دفاع مقدس شخصیت‌هایی را ترسیم کردیم که آدم‌هایی دست‌نیافتنی و تافته‌های جدا بافته‌اند و از سوی دیگر در این‌جا عکس مسئله محور قرار می‌گیرد؛ این یکی از آسیب‌های اخراجی‌ها می‌تواند باشد به ویژه اگر این فیلم کلیشه‌ای برای فیلم‌های بعدی شود... از طرفی ما در یک سیر منحنی تحول داریم و باید پرسید آیا واقعاً افرادی که این گونه به جبهه می‌آمدند این منحنی تحول را می‌گذراندند یا نه؟ (سیدعلی آتش‌زر)

چنین گفتند:

● امروز خیلی خوشحالم که بیش از ۷ میلیون نفر - ۱۰ درصد مردم ایران - عاشقانه رفتند به سینما و فیلمی با مضمون دفاع مقدس را دیدند. فیلمی که پای تلوزیون و بالاچار ندیدند، بلکه رفتند پول دادند - نفری ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ تومان - و فیلم را دیدند. این فیلم باعث شده همه به دفاع مقدس توجه کنند... (حمید داوودآبادی)

● برداشت من از سینما نوعی ارتباط با ضمیر ناخودآگاه مخاطب است؛ و این ارتباط مهم‌تر از آن وجهی است که روی ظاهر و پرده دیده می‌شود؛ یعنی چیزی روی پرده دیده می‌شود، دیالوگ‌ها شنیده می‌شوند، ولی یک اثر درونی روی مخاطب می‌گذارد که آن برای من مهم‌تر است... اولین وجه فیلم که برای خودم از همه چیز مهم‌تر است و درونی‌ترین لایه فیلم هم هست، مضمون عرفانی و اخلاقی فیلم است؛ چیزی که اصلاً قرار نیست به آن پرداخته شود و اصلاً دوست ندارم درباره‌اش حرف بزنم؛ چون دوست دارم اثرش را ببینم. شعاری‌ترین شکلش تعبیری است که حضرت امام (ره) داشتند: جبهه‌های ما دانشگاه آدم‌سازی است. خُب! واقعاً این‌ها کی بودند که می‌آمدند جبهه و آدم می‌شدند؟ فرشته نبودند که می‌آمدند جبهه! این دغدغه فیلم است... اگر قرار باشد از شهید عباس دوران فیلم بسازیم، امام‌زاده‌اش می‌کنیم. در حالی که این آدم در آمریکا بزرگ شده و می‌آید آن‌جا و عملیات استشهادی انجام می‌دهد. جالب است که شنود بی‌سیم هواپیمای این آدم، هنوز قابل پخش نیست؛ چون مدام می‌گفت شما از اون طرف فلانشون کنید من از این ور فلانشون می‌کنم!! خُب این آدم چند لحظه بعد هم شهید می‌شود...

۱. این آمار مربوط به زمان انجام نشست است.

بارها گفتم که در جبهه‌های ما ۹۰٪ یا روی من گذاشتن بود، ۱۰٪ یا روی مین گذاشتن؛ ما ۱۱ ماه زندگی می‌کردیم تا یک ماه عملیات کنیم. در این ۱۱ ماه علاوه بر تمرین‌های جسمانی، از نظر روحانی هم بچه‌ها خودشان را می‌ساختند که آن شب عملیات کم نیاورند؛ بچه‌ها می‌گفتند کسی می‌تواند یا روی سیم‌خاردهای دشمن بگذارد که از سیم‌خاردهای نفس خود گذاشته باشد. در آن ۱۱ ماه اگر کسی از خودش نگذشته بود، شب عملیات کم می‌آورد... سال گذشته آموزش و پرورش منطقه ۱۸ تهران یک موضوع آزاد انشاء اعلام کرد. بعد، مدارس جنوب‌شهری ما آزاد بودند که درباره یک فیلم بنویسند و چند صد انشاء نوشته بودند درباره آدم شدن، که عمدتاً اشاره‌شان هم به اخراجی‌ها بود؛ این یعنی لایه‌های درونی فیلم را حتی بچه‌مدرسه‌ای‌ها هم درک کردند. این برای من از هر چیزی مهم‌تر بود. (مسعود ده‌نمکی)

● مسلماً نمی‌خواستیم فیلم هندی بسازیم. مسلماً نمی‌خواستیم بگوییم هر کس فرم ثبت‌نام جبهه را پر کرد، فرشته بوده یا خاص بوده؛ آقای نویسنده‌ای نوشته بود جبهه‌های ما به گونه‌ای بود که ۵۰ کیلومتر مانده به جبهه‌ها، آدم‌ها متحول می‌شدند!!! گفتم امام حسین (ع) هم چنین ادعایی نداشت. طرف ظهر عاشورا به امام حسین (ع) گفت من تا لحظه شهادت با شما هستم ولی لحظه شهادت اجازه بدهید برگردم! و برگشت... در حقیقت مجید نماد یک سالک است... همه ما در مرحله سلوکیم... امام فرمودند مملکتی که ۲۰ میلیون جوان دارد، باید ۲۰ میلیون تفنگدار داشته باشد... ما در جنگ چه کردیم؟ چرا نتوانستیم در طول ۸ سال جنگ، بیش



از ۲ میلیون نیرو بفرستیم جلو؟ جالب این که عراق، آخرین بار ۳ میلیون نیرو بسیج کرده بود و ما خودمان را می‌کشتیم، بیشتر از یک سیاه صد هزار نفری نمی‌توانستیم جور کنیم. ما آن موقع‌ها می‌گفتیم صدام بیشتر از همه گوش به حرف امام می‌دهد! می‌گوید جنگ در رأس همه امور است... گوش می‌دهد امام چه می‌گوید و بعد آن را عملی می‌کند! واقعاً اگر ما ۲۰ میلیون نیرو بسیج کرده بودیم، بغداد که هیچی تا تل‌آویو هم رفته بودیم ولی نمی‌توانستیم این کار را بکنیم... زبان فیلم در اخراجی‌ها نمادین است؛ از سکانس فوتبال بگیر تا منازعات امروزی که در قالب منازعات سوله‌های اسرا بازآفرینی شده است. دیالوگ‌هایی که از قول آقای شریفی‌نیا گفته می‌شوند، بسار نمادین و جالبند: امروز تکلیف به بازی است، مصلحت به گل خوردن است، بهترین دفاع، امروز سازش است، ما با سیستم ۸ و یک بازی می‌کنیم، به هیچ وجه گل نزنید چون بدبخت و بیچاره می‌شویم؛ این‌ها نماد آدم‌های سازش‌کار هستند. کسانی که می‌گفتند آدم باید درود بفرستد: درود بر صدام یزید کافر! پس دیالوگ‌ها قرار نیست، رو باشند. (مسعود دهنمکی)

● یکی گفته بود این فیلم شما چیه؟ گفته بودم معناگراست! گفت کجاش معناگراست؟ گفتم آن‌جا که جواد رضویان انگشت شصتش را نشان می‌دهد به آن منافق و می‌گوید بین هواپیمای ما را آوردی عراق، بین چی بهت دادند. این شصت این‌جا خیلی معنا داردا (مسعود دهنمکی)

● اعتقاد من این است که به جنگ نگاهی یک‌جانبه داشته‌ایم؛ آدم‌های جنگ یک‌دست



نبوده‌اند؛ هم آدم‌های جنگ و هم فیزیک جنگ؛ یعنی ما شکست را کنار پیروزی نشان ندادیم. به خاطر همین شما صحنه‌های فجیع قتل‌عام را در فیلم می‌بینید. ما همیشه دشمن را ضعیف و زبون نشان دادیم در حالی که این جوری نبوده است. به خاطر همین سؤال ایجاد شده برای نسل امروز که اگر دشمن این جوری بوده، چرا ۸ سال جنگ را طول دادید؟...ما اگر سختی‌های جنگ را نشان ندهیم، قدرت خودمان در نمی‌آید؛ این که بچه‌های ما چه کار کردند، لمس نمی‌شود. در خصوص فیزیک جنگ، اخراجی‌ها ساختارشکنی می‌کند. در خصوص وجوه آدم‌های جنگ، اخراجی‌ها ساختارشکنی می‌کند و زبان طنز هم به این منظور انتخاب شده است تا در خدمت این مضمون قرار بگیرد؛ چون ما باید اول مخاطب را به سالن سینما می‌کشیدیم و بعد حرفمان را آرام‌آرام به او می‌گفتیم. (مسعود ده‌نمکی)

چنین شنیدند:

● این که در فیلمی بیاییم شعار بدهیم یا مفاهیم را به صورت سخن و گفتار بگنجانیم، این با هنر نمی‌خواند. معمولاً کارگردان‌ها می‌گویند که نمی‌خواهیم چیزی به مخاطب یاد بدهیم؛ چون در عصر حاضر، عصر فزونی اطلاعات، کارگردان‌ها و نویسندگان قدر و کار کشته می‌گویند ما فیلم می‌سازیم تا اگر مخاطب در موقعیتی مشابه قرار گرفت، آن گونه رفتار کند، آن گونه تصمیم بگیرد که ما این وضعیت را در این‌جا برای شخصیت رقم زدیم و آن گونه به دنیا نگاه کند که ما از پشت عینک - در این شخصیت‌پردازی‌ها و سیر روایی - نگاه کردیم. (سیدعلی آتش‌زر)

● یکی از کلیشه‌های شخصیتی پس از انقلاب و پیش از انقلاب، شخصیت حاجی‌بازاری بوده است که در اخراجی‌ها هم حضورشان را می‌بینیم. در واقع شخصیت حاجی‌بازاری، پیش از انقلاب، یک رسوب فکری بوده که حاصل تفکرات مارکسیستی و کمونیستی است. پس از انقلاب با توجه به شور انقلابی و آن رفت و برگشتی که بین جوان‌های دوران انقلاب بوده - که پیش از انقلاب در فضای تمایلات کمونیستی یا به نوعی جامعه‌بی‌طبقه بودند - متأسفانه در فیلم‌ها باز هم این کلیشه تکرار شده است؛ یعنی ما یک حاجی‌بازاری داریم در عروسی خوبان با تأکید بسیار

زیاد بر شخصیت تأثیرگذار بازاری یا در *آنزاس شیشه‌ای* باز یکی از شخصیت‌هایی که حق رزمنده‌ها را ضایع می‌کند، بازاری است یا در فیلم *دو چشم بی‌سو* دوباره همین هست؛ در حالی که شخصیت‌های منفی‌مان دیگر شخصیت حاجی‌بازاری‌ها نیستند. فکر می‌کنم یکی از آسیب‌های فیلم‌ها این باشد که در تیپ‌سازی و شخصیت‌پردازی پویا و به‌روز نیستند. در فیلم *لیلی با من* است، ریا را به نحوی طرح کرده که در زندگی امروز هم وجود دارد؛ یعنی به‌روز و قابل لمس و باور. در حالی که در اخراجی‌ها یک جور کاریکاتوری شده و غیرقابل باور است. (سیدعلی آتش‌زر)

چنین گفتند:

● کلمه‌ای به ادبیات ما اضافه شده است به نام *نما*؛ یعنی هر کسی که خارج از شخصیت و شغل خودش، خودش را به شکل دیگری درمی‌آورد که در آن اندازه و سطح نیست، به او می‌گفتند *نما*؛ *روشنفکر نما، دانش‌جو نما، تماشاگر نما* و... آدم‌های ریاکاری که مذهب ندارند ولی برای این که دیگران را گول بزنند، خودشان را ملبس می‌کنند، این‌ها تبدیل می‌شدند به آدم‌های *مقدس نما*؛ این کلمات در فرهنگ ما آمده‌اند. تقریباً همه شغل‌هایی که از موقعیت خودشان سوء استفاده می‌کنند در حالی که دارای مشخصه آن شغل نیستند ولی از مواهب آن شغل بهره‌برداری می‌کنند، از آفت *نماها* برخوردارند. برخلاف نظر برخی دوستان حاضر در جمع، حیاتی‌ترین بخش نقد ما - نه تنها پیش از انقلاب بلکه پس از انقلاب - که نباید حذف بشود، همین گروه هستند. اگر شما دکتری را ببینید که از موقعیت پزشکی خودش عدول می‌کند، مردم می‌گویند پزشکی بود که به هر حال خطا کرد، اگر بقالی خطا کند، می‌گویند بقالی منحرف شد ولی به مجرد این که متدینی از موقعیت خود عدول کند، پای خودش نوشته نمی‌شود بلکه پای دین نوشته می‌شود. موقعیت جامه ما، موقعیتی است که اگر جوان ما یک عالم را در حال خطا ببیند، می‌گوید دین صلاحیت ندارد! پس باید این نقش‌ها هنوز بازتعریف شوند تا مخاطب - که عمدتاً جوان هستند - با دیدار آن‌ها (برای نمونه حاجی گرینوف - *محمدرضا تشریفی‌نیا* - در کنار حاج آقا سید - *فخرالدین صدیق‌شریف* - تمایزها در ذهنش شکل بگیرند که هر متدین خلاف کاری، همه

متدین‌ها و همه دین نیست. الان و به نظر من، دایره ریا بازتر شده است و پرداختن به این مسئله بیش از قدیم اهمیت دارد. برای جذب جوان‌های ما به دین - یعنی تفکیک این ماجرا که بدانند بین آدم مقدس و مقدس‌نما چقدر تفاوت است - به این نمایش‌ها محتاجیم... شما هوار نزدیکه آقا چرا جوان‌های ما دیندار نیستند؟ بنابراین طرح این مسائل با حفظ شئون لازم است. بله! اگر فقط حاجی‌گری بود و روحانی نبود، حرف شما صدق می‌کرد ولی هر دو در کنار هم هستند... قرار نیست که در فیلم هر چی دکتر و مهندس و عالم را بگوییم، هر چی آدم معمولی است بگوییم، وقتی می‌رسیم به علما سکوت کنیم. به هر حال کسی که مسلمان است، باید شاخصه‌های مسلمانی را داشته باشد. برای این‌که دیگران را فریب ندهد. ما هم باید هوشیار باشیم. برای این‌که به جوان‌مان بگوییم اگر کسی این کار را کرد، مال ما نیست، حتی اگر ملبس باشد. شما نمی‌توانید آدم‌ها را به صرف این‌که ادعای مذهبی بودن می‌کنند، همین جور رها کنید در جامعه... کسی به من گفت شما که فیلم دنیا را بازی کردید، همه حاجی‌ها را مسخره کردید! گفتم یعنی چه مسخره کردم؟ شیطان همیشه در کمین آدم متشرع هست. یک زمانی در لباس پول می‌آید، یک زمانی در لباس زن و یک زمانی در لباس قدرت... من یکی از دینی‌ترین فیلم‌هایی که بازی کردم، فیلم دنیاست. دنیا یعنی فریب؛ همان دختری که اسمش دنیاست، مظهر پلیدی است، مظهر پول است و حاج آقای ساده‌لوح بدبخت ما را از راه به در می‌کند. (محمدرضا شریفی‌نیا)

● شخصیت ما به عنوان بازیگر، در خدمت یک متن است. من به عنوان یک بازیگر، خودم فی‌نفسه، موجودیتی ندارم. ما در خدمت یک متن اهمیت پیدا می‌کنیم؛ یعنی در صورتی اهمیت پیدا می‌کنیم که بتوانیم به آن متنی که کارشده جان بدهیم. آقای دهنمکی به من گفتند، آقای صدیق‌شریف پیغام داده‌اند که من نقش روحانی بازی نمی‌کنم. گفتم، بی‌خود کرده!!! بعد زنگ زدم به آقای صدیق‌شریف و گفتم برای چه شما نقش روحانی بازی نمی‌کنید؟ گفت دیگر بس است؛ خیلی نقش روحانی بازی کردم. گفتم، ببین! اگر تو به عنوان یک بازیگر بتوانی ۱۰ درصد

اختلاف بین یک روحانی با یک روحانی دیگر را درآوری، بردی. مثالی برای اش زدم که آقای خاتمی روحانی است، آقای ناطق نوری هم روحانی است، آقای هاشمی رفسنجانی هم روحانی است، ولی سه تا روحانی هستند با سه نگاه؛ یعنی اگر شما در جایگاه آقای ناطق نوری بازی کنی، یک جور بازی می کنی و اگر در جایگاه آقای خاتمی یک جور دیگر... اصلاً بحث توان بازیگری من نیست؛ من معتقدم مانند آقای صدیق شریف کم داریم که بتوانند نقش روحانی را بازی کنند. مگر روحانی بازی کردن ساده است؟ شما باید مسلط به عربی باشید، مسلط به بیان خوب باشید، چهره نورانی یا خوبی داشته باشید. در مجموع شرایط یک روحانی را داشته باشید. بلد باشی درست حرف بزنی. (محمدرضا شریفی نیا)

● یکی از خطاهای فیلم نامه، هجو ریاکاری بود. اگر در فیلم نمی توانستیم بین دینداری واقعی و دینداری ریاکارانه تفکیک قائل شویم، حرفتان درست بود. اگر نمی توانستیم بین جبهه های واقعی و کسی که به اصطلاح بز این عرصه را می دهد، تفکیک بکنیم و مخاطب آن را بپذیرد، می توانستیم بگوییم شکست خورده ایم ولی شما از اول، گفتمان این دو را - حاجی گرینوف و روحانی - با هم و در کنار هم می بینید؛ روحانی ای که نماد عرفان عملی است و به جای آن که به بقیه بگوید بروید به جنگ - مثل پسر میرزا - خودش می آید جبهه... یکی از دلایل اصلی استقبال مردم، همین هجو ریاکاری است. مخاطب امروزی ما - درست در شرایطی که اتحادیه اروپا می آید مناقین را از فهرست تروریسم حذف می کند - آن لحظه ای که بازیگر فیلم (مهرآوه شریفی نیا)، می زند در گوش آن یکی (امیریل ارجمند)، چه واکنشی نشان می دهد؟ تروریست ها منفور واقع می شوند آن جا که شوت آقای شریفی نیامی رود درعکس صدام، مردم برای او هورا می کشند؛ ما همین را می خواستیم: برانگیختن حس هجو و تنفر از دشمن. هجو کسانی که به اسم جنگ کارهای ضد جنگ می کردند... این جا طنز به شدت در خدمت ایدئولوژی قرار دارد. به ضرس قاطع می گویم که هیچ دیالوگی در فیلم نیست که هدفمند نباشد. حتماً غرض سیاسی یا اعتقادی ای پشتش است. حتی لحظه دادن پاکت تهوع!!! یا آن لحظه که طرف می گوید «شما اگر

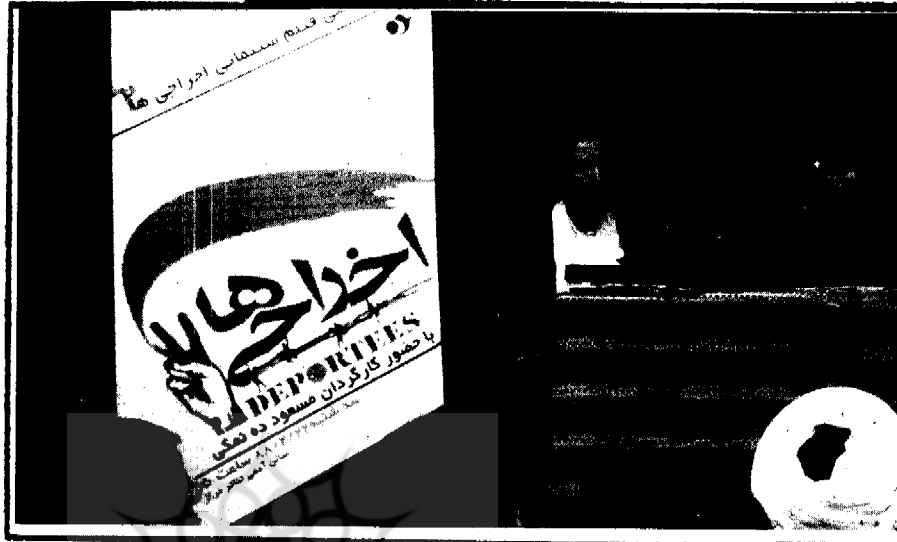


نمی‌رفتید جبهه، کارشون تموم بود»، جواد رضویان می‌گوید: *اگه اینا نمی‌رفتن که شما به صدام می‌گفتید آق‌دایی! درست است که دیالوگ طنز است و همه می‌خندند ولی در اصل جواب حرف کسانی را می‌دهد که می‌گفتند چرا رفتید جبهه؟ می‌خواستید نروید جبهه!* (مسعود دهنمکی)

چنین شنیدند:

● یکی دیگر از نقاط قوت فیلم بار طنز آن است. منتهی این که چرا طنز این اثر بیشتر از دیگر فیلم‌ها با مخاطب ارتباط برقرار کرده، شاید برگردد به مردمی بودن طنز فیلم. رگه‌هایی قوی از طنز جاری بین مردم در اثر هست؛ برای نمونه صحنه‌های هواپیما برای مردم باورپذیر است. گرچه جاهایی این طنز به سمت برخی مسائل پیش می‌رود که دیگر تنه به تنه لودگی می‌زند؛ مثل برخی رفتارهای شخصیت سینمایی جواد رضویان یا امین حیایی. (سیدعلی آتش‌زر)

● به نظر بنده فضای طنزنازانه بسیار قوی‌ای در کار جریان دارد. ما قبلاً درباره دفاع مقدس یک فیلم/اسریال طنز داشتیم کار آقای کمال تبریزی به نام *لیلی با من است*؛ چرا آن فیلم مثل این فیلم در میان عامه مخاطبین نگرفت در حالی که از لحاظ هنری در میان منتقدین جایگاهی رفیع‌تر دارد؟ یک جنبه‌اش برمی‌گردد به وضعیت اجتماعی ما؛ اساساً ایرانی‌ها با نثر کلام بیشتر مانوسند تا طنز موقعیت. اساساً ادبیات ما، ادبیاتی شفاهی است و بیشتر با طنز کلامی سر و کار دارد. البته در اخراجی‌ها هم طنز موقعیت داریم (با درصدی کمتر) هم طنز کلامی (با درصدی بیشتر). با همه این، آسیبی که در اخراجی‌ها وجود دارد - با وجود همراهی مخاطب - تحولی که

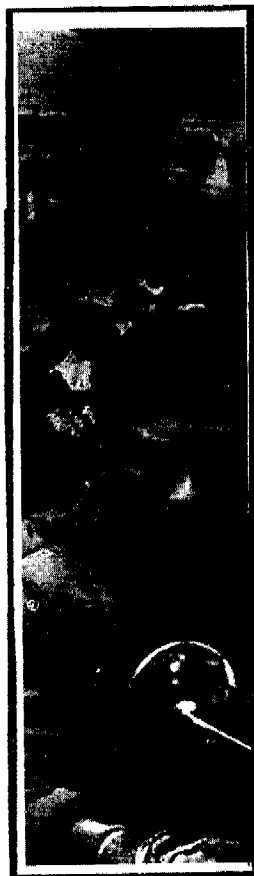


قرار بوده در اثر جنگ دیده بشود، درنیامده است. البته قبول دارم کار خیلی سختی است. سربراه کردن چند لات بی‌سروپا، آن هم در فرجهٔ یک فیلم سینمایی، کاری سخت است ولی چگونه امام، همین جوان‌هایی که مشروب‌خوری می‌کردند را آن چنان سربراه کرد تا هم انقلاب کنند هم انقلاب را سروسامان بدهند و هم جنگ را اداره کنند؟ این تحول همین جوری نبوده است؛ زمینه‌های اجتماعی داشته، زمینه‌های جامعه‌شناختی، خانوادگی، دینی و ملی و... داشته است که باید تحلیل شوند. به نظرم مسئله عمیق‌تر از این حرف‌ها است. تحلیل شما برای تحول شخصیت‌های تان در اخراجی‌های ۲ باید عمیق‌تر می‌بود. (سیدحمید میرخندان)

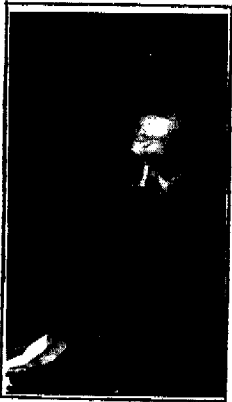
چنین گفتند:

● ببینید! ما چه بخواهیم چه نخواهیم، یک تحول بسیار بزرگ و مهمی در ادبیات و خاطرهٔ جنگ روی داده است. می‌خواهم بگویم انقلاب دوم در ادبیات جنگ انجام شده است آن هم توسط فیلم اخراجی‌ها! سال ۶۲ من کتابم را دادم حوزهٔ هنری تا چاپ کنند. یکی از دوستان - که امروز داستان‌های خیلی باز و عجیب‌غریب در رابطهٔ جنگ می‌نویسد - کتاب من را سانسور کرده بود حالا کجاهاش را؟ مثلاً من نوشته بودم که: «من بودم و یوسف محمدی... دوشکاجی عراقی دو متری ما بود. یک دفعه یوسف محمدی دو زانو نشست شروع کرد به قهقهه خندیدن! گفتم یوسف! تو رو خدا بخواب. یارو ما رو می‌بینه ها! یوسف با صدای بلند گفت این یارو عراقیه، کره، کوره! ما رو نمی‌بینه؟ چرا؟ آخه و جعلنا خوندم و اون هم کار خودشو کرده... گفتم باشه! تو

بخواب. گفت من با به شرط می‌خوابم! گفتم چی؟ گفت دو تا جُک ترکی باید برام بگی؟! گفتم یوسف بی‌خیال تو رو خدا! گفت نه! تا جُک نگمی من نمی‌خوابم!؟ «آقایان این قطعه را حذف کرده بودند. یا یک جای دیگر نوشته بود که: «خواستم برم جلو، ترسیدم! پاهام لرزید. موندم!». گفت، ما نباید بگوییم بچه‌بسیجی می‌ترسد، می‌لرزد! فضا این بود. این فضا بر خاطرهنویسی ما حاکم بود. این فضایی بود که حالا متحول شده است. پوسته‌ای شکسته شد. سال ۷۰ مقام معظم رهبری در ۲۰ تا کتاب خاطرات دفاع مقدس یک صفحه نکات بسیار ارزشمند و جالبی نوشتند و جالبی‌اش این است که در تقریباً ۸۰٪ این کتاب‌ها، روی بخش طنزش دست گذاشته بودند. ایشون روی کتاب خود من - یاد یاران - دست گذاشتند و گفتند به واسطه روح طنزش از دیگر کتاب‌های جنگ زیباتر و جذاب‌تر است. حتی دفعه بعد که یاد/ایم را نوشتم، آقا در جلسه‌ای اشکال کردند که رگه‌های طنز در این کتاب ضعیف بود! چی شد؟... انجمن ایران‌شناسی فرانسه آمد دو روز سمینار گذاشت در ایران. از صبح تا شب، ۵ تا پروفیسور فرانسوی آمدند ایران فقط و فقط روی همین ۲۰ تا کتابی که آقا درباره‌شان نظر داشته حرف زدند؛ یعنی در برابر ادبیات جنگ ما زانو زده بودند. به واسطه اخراجی‌ها این فضا شکسته شد. حالا پس از اخراجی‌ها بیاید ببینید چه خاطراتی می‌گویند! شخصیت مهمی - نمی‌توانم اسمشان را ببرم - خاطره عجیبی می‌گفت؛ اول جنگ که خرمشهر بودیم، دیدیم که از انبار مهمات فشنگ و نارنجک می‌دزدند. ایشان می‌روند به مرحوم آیت‌الله شیخ صادق خلیلی می‌گویند این نیروها که آورده‌اید، دستشان کج است و از انبار، مهمات می‌دزدند. می‌گفت فردا ایشان نیروها را جمع کرد و به همه‌شان گفت، فلان‌فلان شده‌ها اگر یک عدد دیگر فشنگ از انبار بدزدید، حکم اعدام همه‌تان را اجرا می‌کنم. می‌گفت ما تازه فهمیدیم واویلا! این‌ها کی‌ان؟!... حاج حسین همدانی، فرمانده سابق لشکر ۲۷ می‌گفت - هم نوارش هست، هم متنش - «من زمان جنگ آدم همدان. حاکم شرع همدان به من گفت حاج حسین نیرو می‌خوای برای جبهه؟ گفتم آره! گفت ۱۰۰ تا زندانی داریم بردار ببر! گفتم این‌ها زندانی‌اند، خلافکارند. گفت باشه! ببرشون، فرارم کردند، فرار کردند». حاج حسین می‌گفت



همه‌شان آمدند جبهه، مردانه ایستادند و شهید شدند. می‌گفت گنده‌لات این‌ها یک نفر بود. یک روز آمد داخل سنگر و من داشتم با شهید صیاد شیرازی صحبت می‌کردم. به طرف گفتم برو بیرون بعداً می‌آیم. بهش برخورد. رفتم بیرون گفتم مگه این کی بود داخل سنگر که ما را بیرون کردی؟ گفتم سرهنگ صیاد شیرازی بود. گفتم سرهنگ چیه! من ارتشیدم! می‌گفت پیراهنش را درآورد، دیدم روی شانه‌اش درجه ارتشیدی خال کوبی کرده!! حاج حسین گفت که بعداً این بنده خدا در عملیاتی شهید شد... می‌خواهم بگویم نباید واقعبت‌های جنگ را بیوشانیم و بسجی را شسته و رفته نشان بدهیم. باید طوری عمل کنیم تا جوان امروز احساس کند اگر یک بدی یا ده تا بدی داشت، می‌تواند مثل مجید سوزوکی خوب بشود... شهید خدا بیمارزی هست معروف به عباس زاغی! یک لات جنوب‌شهری بود. در سوسنگرد، شهید چمران می‌بیند عباس از یک نفر یک چیزی گرفت، گذاشت جیبش. به عباس میگه این چیه؟ میگه آقا هیچی! میگه بهت میگم چیه؟ میگه سوخته تریاک!! گفتم این واسه چیه؟ گفت راستش هروینی بودم، دیدم گیرم نمیداد، سوخته تریاک مصرف می‌کنم. گفتم دیوونه دژبانی ازت بگیره پدرت رو در میاره؟ گفت حالا از دژبانی چه جوری رد کنم! دکتر چمران گذاشت داخل جیبش و از دژبانی رد کرد!!! صبح، ظهر، شب یه نخود، دو نخود به این می‌داد. رفیق عباس - سید حسن کاظمی - الان زنده است و کتاب خاطراتش در حال چاپ است، تعریف می‌کرد که با دکتر چمران از حوالی دهلاویه رد می‌شدیم، دیدیم یک جیب آهویی که مال عباس زاغی بود، افتاده کنار جاده و یک خمپاره خورده روش طوری که سر عباس یک طرف و بدنش یک طرف افتاده بود. جنازه را بردند وسط بیابان، همان جا دفن کردند. الان قبرش همان وسط بیابان، ۲۰۰-۳۰۰ متری قبر شهید چمران است... فرمانده‌ای در خاطرات خصوصی خودش دارد که من در عملیاتی ترکش خورده بودم، تلوتلوخوران زمین می‌افتادم و بلند می‌شدم و در همان آن، یاد شب‌هایی افتادم که در شهرم عرق‌خوری می‌کردم و مست، تلوتلو می‌خوردم و زمین می‌افتادم. ما باید این تحول را نشان بدهیم... (حمید داوودآبادی)



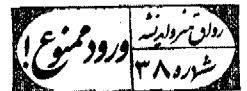
محمدرضا شریفی نیا

● ما خودمان فیلم‌های مخملیاف را گاهی ۱۰ بار نگاه می‌کردیم. یک‌بار به عنوان مخاطب عام، یک بار به عنوان مخاطب خاص و یک‌بار به عنوان منتقد. هر دفعه دیالوگ‌ها همه را در می‌آوردیم، اشارات می‌دادیم و متوجه می‌شدیم منظور چیست. قرار نیست خیلی حرف‌ها را همه بفهمند. وقتی پرده بالا می‌رود، همه جور آدمی جلوی آن نشسته است؛ از بچهٔ دوم ابتدایی تا دانشگاهی. قرار نیست در اخراجی‌ها روند تحول همه به شهادت ختم بشود. اصلاً در عالم سلوک هم این نیست؛ میرزا اسماعیل دولابی در جلسه‌اش می‌گفت اگر مراحل سلوک را طی کنید و چهل روز عمل خودتان را خالص کنید برای خدا، خدا چشمه‌های حکمت را بر قلب و زبانتان جاری می‌کند و می‌رسید به چی؟...حالا همه می‌گفتند به خدا! بعد میرزا انگشت ششش را نشان می‌داد و می‌گفت آره رسیدید به خدا!!!! نه بابا تازه شروع راهه. قرار نیست در فیلم، برای مجید کلاس معارف بگذاریم. قرار است از زاویهٔ خود این آدم، وارد شویم. سر و کارت چون با کودک فتاد، زبان کودکی باید گشاد. با این آدم لوطی‌مسلك باید از راه خودش وارد شد؛ روح جوانمردی، مردانگی را باید برای‌اش زنده کرد. می‌بیند یکی پای‌اش قطع شده ولی آمده جبهه؛ می‌بیند پسری که مسخره‌اش می‌کرد، رو نارنجک می‌پرد. خب می‌گوید اگر توی محل ما بودی، لات خوبی می‌شدی!!! از نظر این آدم لات، کسی است که مردانگی داشته باشد. تحول یک امر درونی است. اگر قرار بود بیرونی نشان داده شود که می‌شد فیلم هندی... آقای رفیق‌دوست تعریف می‌کند داشتیم از فرودگاه، امام را می‌آوردیم بهیشت زهرا برای سخنرانی. در میدان آزادی دیدیم یکی دستش را انداخت روی شیشه، سرش را کشید طرف شیشه و شروع کرد فحش دادن... ای فرح فلان فلان شده، شاه فلان فلان شده... هی من می‌گفتم، نکو نکو! امام گفت ایشان هم این جوری اسلام را یاری می‌کنند، ولش کنید. (مسعود دهنمکی)

● استفاده از تیپ‌ها باید در مسیری قرار بگیرد که ما بتوانیم به درونیات شخصیت بپردازیم؛ برای نمونه اگر کس دیگری جای آقای صدیق شریف یا شریفی‌نیا بازی می‌کرد، باید وقت بیشتری می‌گذاشتم تا یا نقش دربیاید یا بیننده با نقش ارتباط برقرار کند. والله من چند تا



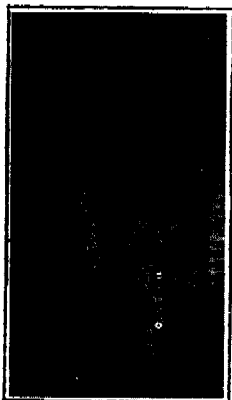
مسعود ده نمکی



کتاب خواندم، دیدم نه! اتفاقاً کارگردان‌های بزرگ دنیا از تیپ‌ها در مسیر قصه - برای این که زمان فیلم صرف شخصیت‌پردازی نشود - استفاده می‌کنند. (مسعود دهنمکی)

● در مستند فقر و فحشاء من از زوایهٔ دین به معضل پرداختم. برخی از علمای قم که اعتراض داشتند به من، گفتم در جواب که مگر خود شما برای ما نقل نکردید اگر از دری فقر بیاید داخل از آن در ایمان می‌رود؟ من رفتم و در قالب یک مستند، سند جمع کردم برای حرفتان... برایش مصداق‌سازی کردم. حضرت علی می‌گوید اگر خلخال از پای زنی یهودی کنده شد، جا دارد مرد مسلمان دق کند. در حالی که ما دیدیم دختر شیعه صادر می‌کنند به امارات. بسیجی روی مین می‌رفت که این اتفاق‌ها نیفتد ولی امروز باید شاهد صادر کردن این‌ها به کشورهای فلان باشیم. عین این دیالوگ با شدت و حدت تمام، در اخراجی‌های ۲ هست آن‌جا که رسول برمی‌گردد و می‌گوید این‌ها از ایرونی‌جماعت عقده دارند؛ یعنی می‌خواهند انتقام خودشان را از جامعهٔ تشیع بگیرند؛ در فقر و فحشاء در سکناس آخر، شما می‌بینید دختری که دارد از دبی برمی‌گردد، اعتراف می‌کند که چرا رفته؛ صدای رادیو در ماشین و در پس‌زمینه شنیده می‌شود. «این قربانی است، معلول است». (مسعود دهنمکی)

● تعریفی که امام از هنر متعهد دارد، هنری است که بیان‌گر جنگ فقر و غنا باشد، دفاع از مظلوم در برابر ظالم باشد. آمدیم این کار را در مستند فقر و فحشاء کردیم و فحش شنیدیم. بعد آمدیم در کدام استقلال؟ کدام پیروزی؟ این کار را کردیم که بگوییم این‌ها فقیرند و از سر فقر دچار خطا می‌شوند. این آدم‌ها، قربانی هستند. در دعوای قدرت چیزی که گم می‌شود، عدالت است. کدام استقلال؟ کدام پیروزی؟ دنبال عدالت است. عدالت را باید پیدا کنیم. در اخراجی‌های یکی می‌گوید ما دعوا نداریم، حتی می‌توانیم کنار همدیگر قرار بگیریم. باید بی‌بیزم‌شان و اصلاحشان کنیم. این اصلاح موقعی عملی می‌شود که در سکناسی، سیدجواد هاشمی خودش را تنبیه می‌کند - بشین‌باشو می‌رود - و می‌گوید تا خودمان را اصلاح نکردیم، آن اتفاق اول انقلاب نمی‌افتد. احتیاج به یک توبهٔ جمعی داریم. باید خودمان را تنبیه کنیم. چه کردیم که جامعهٔ ما



حمید داودآبادی

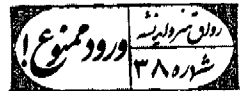
آخراچی شدن و می‌شوند. (مسعود ده‌نمکی)

● فرمودند چرا نمادهای سمبلیک جنگ در این فیلم نمایش داده نمی‌شود؟ کدام نماد سمبلیک منظورتان است؟ چادر و قمقمه و نوحه آهنگران؟... برخی دیگر از نمادها مثل شعرهای بسیجی‌ها و شوخی‌های‌شان که هست. تازه در اخراجی‌ها بهتر هم کنار هم چیده شده‌اند. واقعاً بعضی از نمادها کلیشه شده‌اند. تازه برخی از نمادها هم تحریف است. این جوری‌ها هم نبوده به خدا!!! آن روزها مرغ هم می‌دادند! البته معلوم بود فرداش قراره شهید بشیم! ولی بالاخره می‌دادند. این قدر کرم کارامل خوردیم. من به عمرم بیسکویت مینو نخورده بودم ولی در جبهه هر روز از این چیزها داشتیم. به مراتب خوراک ما در جبهه قوی‌تر از شهر بود. به هر حال مردم کمک‌هایی می‌فرستادند، مربا و همه چیز. چرا نشان می‌دهیم فقط نان خشک بوده و آب. آن موقع کویت آب معدنی اهدا می‌کرد به عراق؛ ما هم حمله می‌کردیم به سنگرهای عراقی و از آن‌جا برمی‌داشتیم... یکی از بچه‌ها در سینما جلوی من را گرفت - از این کارهایی که قبلاً خودمان می‌کردیم!!! - و گفت شما دارید زیرکانه نمادهای جبهه را عوض می‌کنید؟! گفتم چی کار کردم مثلاً؟ گفت داری ایوالله را جایگزین الله اکبر می‌کنی! گفتم خب رزمنده‌ها که همش الله اکبر می‌گویند، آن‌وری‌ها هم همش می‌گویند ایوالله... خب توی دوتاش هم که الله مشترکه.. دعوا پس سره چیه؟! همه دارند می‌گویند خدا!!! منتها آن یکی با زبان خودش دارد می‌گوید و این یکی با زبان خودش. (مسعود ده‌نمکی)

● قرار نیست اخراجی ۱ و ۲ را با هم مقایسه کنیم. به صورت یک مجموعه که در هر کدام، یک حرف - که همه در خدمت یک مضمون هستند- زده می‌شود در نظر بگیرید. این گونه نیست که در اخراجی‌های ۱ درباره جنگ و آدم‌های‌اش متفاوت با اخراجی‌های ۲ حرفی زده باشیم. بحث هجو دشمن، وحدت ملی و مقوله اسارت، مضامین اخراجی‌های ۲ است. آن سکانسی که سیدجواد هاشمی می‌گوید «همش فکر می‌کردم قراره شهید بشم، هیچ وقت فکر نمی‌کردم اسیر بشم» حرف مهمی است. هیچ کدام از ما فکر نمی‌کردیم اسیر بشویم. به خاطر همین با اسرای



حجت الاسلام سید علی آتش زر



که برگشتند، برخورد مناسبی نشد. این جواری نیست که همه ما آماده و مهیای شهادت باشیم. پرداختن به مقوله اسارت و منافقین یک بخش دیگر از تاریخ جنگ است و اخراجی‌های ۳ می‌تواند درباره مسائل پس از جنگ باشد؛ یعنی سرنوشت آدم‌هایی که از جنگ برگشتند. این‌ها قطعات پازلی هستند که اگر کنار هم چیده شوند، آن وقت یک تصویر به ما می‌دهند. (مسعود دهنمکی)

● کارهایی که این آقا (مسعود دهنمکی) با ما کرد، صدام با آزاده‌ها نکرد. صحنه‌هایی که در ارتباط با سختی‌های اسرات بود یا کارهایی که صدام با آزاده‌ها کرد، بسیار کار سنگینی بود. شما فکر می‌کنید خاک کردن آدم‌ها تا گردن، کار راحتی است؟ پوست آدم کنده می‌شود. همان تونل وحشت! شما تا جنازه ما را آن‌جا نبینید، مثل این که راضی نمی‌شوید! پدرمان را درآوردند. فقط من یک نفر در رفتم. (محمدرضا شریفی‌نیا در پاسخ به انتقادی مبنی بر ضعف فیلم در نمایش سختی‌های اسارت)



● من فقر و فحشاء می‌سازم، آن ور آبی‌ها به من می‌گویند مایکل مور ایران! فیلم جنگی می‌سازم می‌گویند البور استون ایران! تیتراژ اول روزنامه‌سُ نجلس تایمز آمریکا این بود: اخراجی‌ها محاسبات آمریکا را به هم ریخت! تعریف نکرده بود، مدح شبیه ذم بود. نوشته بود، ما فکر کردیم اگر جنگ شود، با توجه به وضع جامعه‌ای که از ایران می‌بینیم، فقط اقلیتی هستند که در برابر ما خواهند جنگید ولی با این شرایطی که مردم از این فیلم استقبال کردند، اگر جنگی بشود همه این‌ها مقابل ما قرار خواهند گرفت. پس لازم است سیاستمداران ما در تهدید ایران برای جنگ تجدیدنظر کنند. (مسعود دهنمکی)

● همهٔ سکانس‌ها، جدی شروع می‌شود و به طنز تمام می‌شود. طنز شروع می‌شود و جدی تمام می‌شود. این روش من برای نشانیدن مخاطب پای فیلم است. به خاطر این‌که پا نشود برود. من در اخراجی‌های ۱ نگران بودم که از لحظهٔ بمباران شیمیایی به بعد، مخاطب حوصله‌اش سر برود و بگوید دیگه خنده‌ها مونو کردیم، پاشیم بریم بیرون!! اگر آن موقع که شوخی می‌کردیم مخاطب پای منبرمان ماند و خندید بعد که وارد بحث جدی شدیم، پا شد رفت، آن وقت ما باختیم. اگر نه! نشست و حرف‌های جدی سید جواد را هم گوش داد و گریه کرد، آن وقت بردیم. در اخراجی‌های ۲، ده دقیقهٔ اول فیلم برای من مهم بود؛ در ده دقیقه، بکوب بکوب واقعی جنگ را نشان مردم دادم و بعد رفته سر روضهٔ خودم. تا هم مخاطب، خشونت جنگ را ببیند و بعد بنشیند حرف‌های ما را گوش کند. آن‌جا که می‌آیند حاجی را می‌برند و کمی قبل‌ترش رسول را می‌برند برای شکنجه، دیگر آن‌جا طنز فیلم بپوش بپوش می‌آید پایین؛ حرف‌های جدی آن‌جاها زده می‌شود. به هر حال مقدرات ذائقهٔ مخاطب را باید درک کنیم... دیگر بیشتر از این نمی‌کشد. (مسعود دهنمکی)



حجت الاسلام سید حمید میر خندان

